پیدا نشد وی را بگرفتند و بکشتند و از کوشت وی بخوردند و بر من عرض کردند
گفتم من نذر کرده ام که کوشت فیل بخورم الحاح کردند که مقام اضطرارست و نقض
عهد رخصت است من فرمان نبردم و از عهد خویش برگشتم چون چیزی بخوردند
در خواب شدند همه نوایشان در خواب بودند که مادر آن فیل بچه آمد و بوی می کشید
تا با سنخوانهای بچه خود رسید آن را بوی کرد بعد از آن آمد و از آن مردمان بوی کردن
گرفت از هر کدام که آن بوی می یافت وی را در زیر دست و پا می مالید و می کشت تا همه را
بکشت پس بسوی من آمد و مرا بوی کرد تا دیری و از من هیچ بوی نیافت پشت بجا بر کرد
و بخرطوم خود بمن اشارت کرد که راست بنشین راست بنشستم در وقتی ایستاد بشتاب
تمام تا آوازه مرا در شب بموضعی که زراعت و سیاهی می نمود و اشارت کرد که فرود آی
فرود آمدم باز گشت بشتاب تمام چون بامداد کرد جماعتی پیدا شدند و مرا بخانه
خود بردند و ترجمان ایشان حال من پرسید قصه را باز گفتم مرا گفتند میدانی که از آنجا
که ترا آورده است تا اینجا چند راه است گفتم نه گفتند هشت روزه راه است که ترا یک
شب آورده **ابو عبد الله بن الجلاء قدس الله تعالی روحه** از طبقه ثانیه است
نام وی احمد بن یحیی الجلاست و کنیت او ابو محمد بن یحیی و احمد در سنت تراست بغدادی
الاصل است اما بر ملهٔ دمشق بوده از اجلهٔ مشایخ شام است شاگرد ابو تراب
نخشبی و ذو النون مصریست و از آن پدر خود یحیی الجلاء و با ابو عبید بسری بوده
در صحبت و سفر استاد دقی بوده عالم بوده و صاحب ورع و تقی ابو الخیر تینانی از ابو عبد الله

جلاء را دید که در هوا میرفت در مسجد ابو الخیر آواز داد که بشناختم جواب داد که بشناختم
شیخ الاسلام گفت ابو الخیر شناخت شخص را میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام
و شرف را شیخ الاسلام گفت که ابو بکر واسطی با جلاء گفت که من مردی و نیم دیده ام
آن مرد تمام ابو امیه الماحوری بود و آن نیم مرد ابو عبد الله الجلاء واسطی را گفتند
چون او را مرد تمام گفتی و این را نیم مرد گفتی ابو امیه ماحوری از دست هیچ مخلوقی
چیزی نخوردی که یاکل مما لیس للمخلوقین فیه صنع و این جلاء از مال مردی میخورد
که او را علی بن عبد الله القطان گفتندی ابو بکر واسطی کسی را پسندیدی از خوای
خلق نزدیک او و نه از عزیزی توحید در علم و ابو عبد الله جلاء را پرسیدند
از محبت گفت مالی و للمحبة و انا اریدان نعلم النوبة وی را پرسیدند که معنی
یستحق الفقیر اسم الفقر گفت اذا لم یبق علیه من نفسه مطالبة ظاهر و باطنا
شیخ الاسلام گفت سیصد تن با ابو تراب نخشبی در بادیه شدند با رکوها
دو تن با او بماندند ابو عبد الله جلاء و ابو عبید بسری **ابو عبد الله خاقان**
الصوفی رحمه الله تعالی وی از کبار صوفیه بغداد است شیخ جنید را گفته است
که وی صاحب کرامات بوده و از ابن قصاب رازی نقل کرده است که گفت بدر مردی
با از بغداد دکانی داشت من بر در دکان نشسته بودم ناگاه شخصی بگذشت
سر اکمان آن شد که وی از فقرا بغداد است و من هنوز بحد بلوغ نرسیده بودم خاطر
من رغبت وی گشتن کرد بر خواستم و بر وی سلام گفتم و با من یکدیگر بود وی

Copyright © King Saud University